

جليل ضياء پور

۱۳۵۱۰۸۸

تقدی بر کتاب سهم ایرانیان در آفرینش و پیدایش خط در جهان

دوست دانشمندم آقای رکن الدین همایونفرخ

اقدام شما به تألیف چنین کتابی «سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان» کاری بس دشوار و توفیق در ارائه مدرک و شواهد لازم ، دشوارتر بود .

سخن نا درست چه بسیار میتوان گفت و نوشت ، ولی سخن راست را بی تهیه مایه و تحقیق درست و بی ارائه شواهد و مدارک نمیتوان بر زبان آورد و نوشت . کسانی که به این مهم توجه ندارند بمصدق يك مثل گیلکی : (که آدم نادان چهل گاو میش دارد) چه بسا که بی پروا سخن از این و آن به دهان میگیرند و طوطی وار باز پس میدهند و نمی دانند آنچه که گرفته اند و پس میدهند درست یا نا درست است .

بگمانم، که در ایرانی بودن و عرق ملی داشتن این کسان نباید شك داشت. بلکه باید به نارسائی اندیشه آنان توجه و نظر داشت.

هنوز فلان محقق و استاد در تحقیقاتش دریافت‌های فلان محقق و باستان‌شناس بیگانه را بی چون و چرا ملاک عمل قرار میدهد و تصور دارد که آن گفته‌ها بدون عیب است و قابل ایراد نیست. و هنوز نام سنگین مستشرقین بر اذهان نفاذ دارد، و می‌اندیشند که اگر چند نامه از آنان زینت بخش تألیفات اینان شود از شان متین و پذیرفتنی خواهد بود، و اگر خود نتوانند به تحقیقات دست اول برسند لااقل نمی‌کوشند در گفته‌های گوناگون و متضاد و از هم گرفته بیگانگان (که به آنان رسیده) درنگ کنند و آنچه را قابل قبول بنظر نمی‌رسد نپذیرند و اگر بتوانند، شواهدی بر رد نظرات غیر قابل قبول آنان ارائه دهند.

نود در صد محققان ما که زمینه‌های تحقیقاتشان بر یافته و دریافت‌های بی غرض یا مغرضانه یا اشتباه آلود مستشرقان مبتنی است بیم دارند که این اندوخته‌ها را (هر اندازه که باشد و در هر کجا که لازم باشد) نادیده بگیرند و بنای کار خود را بر آگاهی درست و بر پایه‌های تحقیقات متین استوار سازند.

رسیدگی شما به کار (پیشدادیان) و ابراز نظر درباره آنان، کاری بس مشکل بوده است. تاکنون به آنچه‌اندیشه‌ای که ابراز داشته‌اید بر نخورده‌ام که کسی رسیده باشد. در این اواخر، مرحوم پور داوود در سخنرانی آخرینش که حضور داشتم، نه تنها نتوانسته بود نظر بایسته‌ای در این باره ایراد کند لااقل سکوت نیز نکرد بلکه بنحوی، شخصیت‌های این مردم را افسانه دانسته تخطئه کرد و اسباب تعجب حاضران گردید.

رسیده‌گی شما به (جمشید) و تداخل عقاید قدیمتر آریائی در عقاید زرتشتی (که اسباب تضاد تعریف درباره جمشید شده است) کاری است که هیچکس به آن به سراحت شما نپرداخته و حق مطلب را ادا نکرده است.

شاید برای محققان و بررسان و دانشجویان ایرانی باید تاریخی از نونوش و انسان دا شست و شوی مغزی داد. و ضمن اینکار يك اصل در آشنائی به تاریخ آریائی را: (که نوشته‌های مستشرقان را بی رسیدگی

و انتقاد و اطمینان نپذیرند و ذهن خود را (در بست) انبارخانه دریافت‌های آنان نکنند) به آنان تزریق کرد ، به آنان یاد داد که هیچگاه کور کورانه تابع نظریات آنان نشوند.

داستان (علامتو) و (علام) یا داستان زبان مختلط مشهور به (آرامی) و توجه دقیق شما در این باره ، برداشتی عمیق و قابل ستایش است ، و التهاب شما در بازگویی حقایق در این باره بخوبی نمودار است . حقامرا بطات وسیله تداخل مکالمات و تأثیر متقابل است . چه بسا محققان که در بررسیهای خود این اصل را نادیده میگیرند ، پا به آن کمتر توجه میکنند .

بر این مبنا اهمیت وجودی ساکنان غرب فلات ایران و ریشه‌های هنری آنان ، و تأثیر بر آشوریه و همسایگان دیگر ، امر بدیهی است . از نظر سلسله مراتب هنری نیز در میان این اقوام بهمین نتیجه میرسیم .

آثار تخت جمشید از نظر اصول کار با علامتوها (کوهستانیان): لیولوها، کاشی‌ها ، گوتی‌ها ، بهتر پهلوی می‌گیرد تا نسبت کسار آن به کار آشوریه (که اصولا باید بازمانده‌های آشوریه کار علامتوها باشد) .

کافی است پرسیده شود : که آیا آشوریه چرا به دنبال آنهمه اقتدار ، دیگر نتوانستند هنر نمایی کنند ؟ مگر نه اینست که مردم با مایه و با سابقه می‌توانند به هنرمندی بیشتری (بادوام) بپردازند ؟

آیا چنانکه گفته‌اند (تخت جمشید) بادست و مغز چند یونانی اجیر ساکن شوش ساخته شده است ؟ بعضی از مستشرقین معتقدند که تاریخ ساختمان تخت جمشید ، قدیمتر از قدیمترین آثار تاریخی یونانی است . اگر یونانیها بلد بودند که چون تخت جمشید اثری در آن زمان بیافرینند چرا از پیش ، برای خود نیافریدند ؟

در باره مازندران و (دوها) و ابداعات منسوب به آنها ، توجیهات مستدل و احتمالات مقبولی ارائه کرده‌اید ، و از کلمه (دیو) بطور کلی به وسعت آگاهی‌هایی داده‌اید .

در باره علت وجودی خطوط ممنوع (بر ذکر دلائل عقلی و منطقی) : و که

مسلم میدارد مبتکر خط اصولا کسانی میتوانند باشند که دارای خطوط متنوع باشند (و یا ادامه يك عمل ، هنر و فن و برداشت و پخته کردن آن ، در میان مردمی مقدور است که سابقه و زمینه و دنباله‌ای در میان آن مردم بوده باشد) از نوع برداشتهای درست ، مناسب و منطقی شما است که کلا در همه سطور و زمینه‌های تحقیقی شما در این کتاب بچشم می‌خورد و در هیچ موردی این شیوه استدلال را زها نکرده‌اید .

با این وصف ، در مواردی نیز پرسشهایی پیش می‌آید و با خود به مشاوره می‌پردازیم :

۱ - مجاهده زرتشت (چنانکه از فعالیتهای او بر می‌آید) در زمان اسکان کامل افراد شهر نشین و گله دار ، و در اوضاع جوی نسبتاً مساعدی (نسبت بگذشته عصر زرتشت) و ، زیر نظر و پشتیبانی (و یشتاسپ) پیش آمده بوده است . بنظر می‌رسد که فعالیت او به زمان آن شهر سرمازده نام آمده در (ویدیودات) مربوط نبوده باشد (که گرچه زمان این حادثه را در حوالی یخبندان یاد آور است) . این حادثه سرمازدگی آریائی شاید که یادماندی از سرماهای خفیف تر بعد از این یخبندان آخرین باشد که بعدها ضمن جمع آوری خاطرات آریائی‌ها داخل در مجموعه‌ها و یادمانده‌های زرتشتی شده و به این طریق ، حوادث زمانه‌ها در هم تداخل نموده است . با توجه باین زمینه و اندیشه (که اگر چنین بوده باشد) آیا می‌شود زمان زرتشت را تا این حد به آخرین یخبندان نزدیک نمود ؟

۲ - آیا با در نظر گرفتن وضع جغرافیائی فلات ایران و دریای داخلی آن و سواحل کوهستانهای قابل سکونت آن ، و امکان تاریخی و لوازم زندگی ساکنان این امکنه تاریخی و غارها ، باید ساکنان این نواحی را از آریاهای مهاجر (از پس یخبندان) و یا که در اصل از بومیان اولیه این فلات (از زمانیکه قابل سکونت شده) دانست ؟

اگر ساکنان اولیه فلات ، همان آریانهای مهاجر بوده‌اند آیا باید فلات را در آن زمان خالی از سکنه شناخت ؟ و چنین شده است که فرهنگ

آریائی بسوی فلات ومغرب آن رخنه کرده ومنتشر شده است ؟ واگر به اتکاء غارنشینان وساکنان قدیمی فلات (اماکن ما قبل تاریخی) که آثارشان از دل خاک درآمده (با توجه باینکه هنوز کشفیاتی نیز درآینده برای ساکنان قدیمی این فلات درپیش داریم) باید فلات را درپیش ازورود آریان های مهاجر اسکان یافته بشناسیم) پس بر خورد دو فرهنگ مهاجران گله دار و ساکنان اصلی فلات را چگونه باید توجیه کرد . و چگونه باید حق تقدم این ساکنان را حرمت گذاشت و به حساب آورد ؟

۳ - درباره مردم مشهور به (سومری) میدانیم که گفته اند از شمال و نواحی دریا کنار هندوستان و بلوچستان خود را بجنوب بین النهرین رسانیده اند ولئوناردولی : « بنقل از « سر آرتور کیث » نوشته است: که هنوز هم بسیاری از (سومریها) در هندوستان و افغانستان و بلوچستان هستند !!

آنچه ما را در اینمورد در برابر پرسشها قرار میدهد اینهاست :

۱ - « کنتنو» می گوید : کی پر (جغرافی دان) از روی نشانه ها و گمانه ها پی برده است که پیش رفتگی آب خلیج پارس در بین النهرین ، در شش سده پیش از میلاد ، هشت کیلومتر بالاتر از جای کنونی خود بوده است
۲- «رولن سن» نیز در کاوش های خود بر خورده است که در بیست و پنج سده پیش از میلاد ، آب خلیج در حدود شانزده کیلومتری محل کنونی واقع بوده است .

۳ - « لئوناردولی» نیز در بررسی های خود به این نتیجه رسیده است که آب خلیج پارس در جنوب بین النهرین اصولا تا « هیت» راکه (موقعیت تقریبی آن در امتداد بغداد و بر کنار فرات بوده) فرا گرفته بوده است .

۴ - « سایکس» نوشته است : که رودخانه کارون در حدود چهار هزار سال پیش از میلاد در نقطه ای از « اهواز » وارد خلیج پارس میشده است و در آن نقطه جزیره ای موجود بوده که بعلمت پس رفتگی آب خلیج بصورت کوه سنگی مرتفعی اینک بجاست .

با توجه به اینکه پیشینه تمدنی سومری ها را در جنوب بین النهرین تا

به ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسانند ، این نتیجه دست می‌دهد که در حدود این تاریخ و اندکی زودتر بوده است که سومری‌ها می‌بایست از راه افغانستان و بلوچستان به خلیج پارس به دشت (شوش) و «هیت» رسیده باشند ، و شهرهای منتسب به سومری‌ها در جنوب بین‌النهرین باید در این تاریخ (۴۵۰۰ پیش از میلاد) موجود نبوده باشد ، و بنا بگفته بالا ، می‌باید این نقاط منتسب به سومری‌ها ، در آن زمان هنوز در زیر آب خلیج بوده باشند و در این صورت ، شهرهای بااصلاح سومری باید قدمتی نداشته باشند ، و جای سومری‌ها نیز (برحسب تحقیقات جغرافی دانان) میباید در حدود امتداد (هیت- اهواز) بوده باشد ، و اگر چنین باشد ، وضع مردم دشت شوش هیت و کوهستانیان (یا علامتوها) و مردمان «دورود» (بین‌النهرین) را دربر خورده با « سومری‌ها» چسان باید توجیه کرد ؟

خاصه که با در نظر گرفتن وضع جغرافیائی جنوب بین‌النهرین (چنان که گفته‌اند) تا زمان ۴۵۰۰-۴۰۰۰ هزار سال پیش از میلاد هنوز بعلت وجود آب خلیج ، خاکی برای سکونت نداشته است تا سومری‌ها در آن ساکن باشند و شهرهای منتسبه را بسازند که شهرها قدمت ۴-۵ هزارساله بخود بگیرد .

بهر انجام ، دوست دانشمندم اگر اینگونه پرسشها را اینک بگذاریم تا غوغای چنین مشکلاتی را تدریجاً حل کنیم یا حل کنند و سخن بر سربى پا گوئی هائی است که اصولاً محققان بیگانه با تحقیقات و اظهار نظرهای ناروای خود (چه روی غرض یا واقعاً از روی بی‌فروسی و نادانی) اسباب گمراهی محققان جوان و دانش پژوهان ما می‌شوند (و متأسفانه تحقیقات این قبیل محققان زمینه اساسی کاربر رسان ما می‌باشد):

« وولی » در یکی از نوشته‌های خود بنام « تمدن سومری‌ها » گفته است جای سومر و آکاد را آب خلیج پارس تا نزدیکی «هیت» فرا گرفته بود و در این زمان ، در دره های بالائی فرات ، مردمی که آنها را سامی باید نام نهاد زندگانی می‌کرده‌اند و چون آب خلیج پارس رفته رفته خشک می‌شود ،

این مردم تا نزدیکی «سیپار» وهمه جای آکاد پیش رفته‌اند و سپس خاک سومر را (که در آینده برای زیستن آمادگی یافته) مردمی چند تیره و «مارتوها» (که آموریه‌ها نیز نامیده می‌شوند و نخستین جای زندگانی آنان شمال بیابان سوریه بوده است) برای زیستن برمی‌گزینند. در کوه‌های «زاگروس» نیز مردمی گوناگون با موهای خرمایی که بزبان قفقازی سخن می‌گفتند بودند که در تمدن سومریها بفرآوانی رخنه کردند .

موی سومری‌ها رویهم‌رفته سیاه و زبان‌شان مانند زبان توراتی ها بوده است . از یثرو می‌شود باور داشت که از زاد هند و اروپائی آمیخته به عرب می‌باید بوده باشند . نخستین جای زندگانی این مردم را (جز «مارتوها») به درستی نمی‌توان معلوم داشت زیرا پیکره‌های برجسته و یافته‌های متعلق به سومری‌ها که بیشتر خدایان و پادشاهان را بر روی کوهها می‌نمایاند ، نشان می‌دهند که این مردم می‌باید کوه‌نشین بوده باشند ، و چون این یافته‌ها ساختمان چوبی نیز از آنها نشان می‌دهند اینست که که می‌رساند شاید در نزدیکی یادرون جنگل‌ها زندگی می‌کرده‌اند .

« ولی، سپس می‌نویسد : مردم بین‌النهرین رویهم‌رفته گرد آمده‌ای از ایرانی و سامی (که بیشتر آنها ایرانی بوده‌اند) مگر مردم «عبید» که باید گفت اگر آنها امروزه زنده بودند بی‌گمان ، خود می‌گفتند که در اصل از نژاد عرب‌اند نه ایرانی .
 زیرا نشانه‌های کله‌های یافته از عبیدیهامی نمایانند که بستگی این تیره مردم به «هیت‌ها» بیشتر است تا به « مغولی» !!

دوست دانشمندم توجه دارند که « هیتی‌ها » خود آریائی می‌باشند و گفته «ولی» به این طریق چه صورتی پیدا می‌کند . آیا برآستی نوشته‌های «لئوناردولی» بر میانی غرض‌هاست یا بر پایه ندانستن است ؟؟